درس چهارصد و هشتاد و هشتم

تقریر کلام مرحوم آخوند نسبت به عدم تعلق جعل به لوازم ماهیت به جعل ذاتی (۱)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم
و لا یَتوَهَّمَنَّ أنَّ کونَ الذّاتِ ذاتاً لَمّا کانَ مُتفرّعاً عَلی نَفسِ الذّاتِ و الذّاتُ مَجعولةٌ مُحتاجةٌ إلی الجاعلِ فَیکونُ هذهِ النِّسبةُ أیضاً محتاجاً إلی الجاعلِ و مَجعولةً لَه و کَذا کونُها موجودةً عَلی هذهِ الطَّریقةِ یَحتاجُ إلی الجَعلِ السّابقِ المُتعلقِ بِنفسِ الماهیة.[۱]

مرحوم آخوند در بحث تعلق جعل به ماهیات و ذات فرمودند که جعل به ذاتیات یک ذات تعلق نمی‌گیرد تعلق جعل به ذاتیات تعلق جعل بالعرض است اما جعل ذاتاً و أولاًبلاأول به نفس ذات و شیء تعلق می‌گیرد و شیئیت شیء را مجعول می‌کند یعنی خود شیئیت شیء و آن انسانیت انسان که عبارت از همان حیوان ناطق بودن است، به نفس ارادهٔ پروردگار بر انسان آن حیوان ناطق بودن هم مجعول خواهد شد اما نه‌اینکه وقتی که خدا انسان را انسان می‌کند یعنی لباس وجود در خارج به آن می‌دهد بعد می‌آید و این ذاتیات را برای انسان شمرده‌شمرده و مفصلاً جعل می‌کند و می‌گوید که ای انسان من تو را حیوان قرار دادم. می‌گوییم که اینکه برای همه همین‌طور است. بعد می‌گوید که ای انسان من تو را ناطق قرار دادم. می‌گوییم که نه بابا! ناطق کجا پیدا می‌شود؟! موقع ناطق که شد کیسه‌ات کم آمد! آخر نمی‌شود اول ناطق باشد بعد حیوان باشد! خدا وقتی که یک انسانی را خلق می‌کند و جعل به او تعلق می‌گیرد اول حیوانیت را به او می‌دهد بعد آن‌وقت اگر در کیسه‌اش از ناطقیت چیزی بود می‌دهد و اگر هم نبود می‌گوید که بلند شوید راه بیفتید! خلاصه خیلی راحت است! گفت:

عاقل مشو تا غم دیوانگان خوری *** دیوانه شو تا غم تو عاقلان خورند[۲]

گاهی اوقات آن‌طور بهتر است!

این جعل حیوان و جعل ناطق به جعل مجدد نیست بلکه نفس انسان را انسان قرار دادن به معنای حیوان و ناطق قرار دادن است و به معنای اتصاف انسان به حیوان ناطق است. ما می‌گوییم: الإنسانُ حیوانٌ ناطقٌ حیوان و ناطقیت را بر انسان حمل می‌کنیم. اینکه انسان متصف به ناطقیت و حیوانیت است این از کجا آمده است؟ چه اراده‌ای به این تعلق گرفته که این انسان متصف به این شده است؟ نفس همان انسانیت که زاییدهٔ از

---

[۱] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۸.
[۲] . منسوب به شجاع کاشی.

او ناطقیت و حیوانیت است. بنابراین توهمی که در اینجا مرحوم آخوند می‌خواهند به آن اشاره کنند آن توهم این است که اگر یک شخصی بیاید بگوید که اتصاف انسان به ذات و ذاتیات مترتب بر خود ذات است که انسانیت باشد، وقتی که انسان مجعول می‌شود پس باید ذاتیاتش هم مجعول بشود.

جوابی که مرحوم آخوند می‌دهند این است که جاعل نمی‌آید دو جعل در وجود انسان محقق کند؛ یکی انسانیت را برای انسان و دوم ذاتیات را برای او. جاعل می‌آید انسان را انسان می‌کند و حیوان را حیوان می‌کند و غنم را غنم می‌کند. غنم را غنم می‌کند یعنی شما او را می‌بینید. انسان را انسان می‌کند یعنی شما او را می‌بینید. شما تصوری از انسان داشتید، حالا یک‌دفعه آن انسان را می‌بینید. تصوری از حیوان داشتید یک‌دفعه او را می‌بینید مثل اینکه یک صفحهٔ مانیتوری در آنجا وجود داشته باشد و چندتا سیم به مغز و اعصاب وصل کنند به‌محض اینکه انسان را در ذهن تصور می‌کنیم یک‌دفعه در آن صفحهٔ مقابل صورت یک انسان بیاید و به‌محض اینکه یک غنم را تصور می‌کنیم یک‌دفعه در صورت مقابل غنم بیاید. هرچه را که تصور می‌کنیم یک‌دفعه در صورت مقابل نقش ببندد. پس آنچه را که تصور می‌کنیم آن دستگاه آن تصور را جعل می‌کند یعنی در خارج وجود خارجی به آن می‌دهد و صورتش را در خارج وجود می‌دهد.

مستشکل در اینجا این‌طور دارد مسئله را مطرح می‌کند یعنی کلام محقق دوانی نسبت به افرادی که قائل به آن برداشتی که از اشراقیین در تعلق جعل کردند به این مبنا است که تصور ایشان بر این بوده که وقتی که جاعل جعل ماهیت می‌کند معنایش این است که آن ذاتیات ماهیت را برای ماهیت به‌وجود می‌آورد پس در اینجا دو جعل انجام گرفته است؛ یکی خود ماهیت و یکی هم ذاتیاتی که برای ماهیت در اینجا جعل می‌شود.

تعریف جعل ذاتی و تبعی

مرحوم آخوند در اینجا می‌فرمایند که ما یک جعل ذاتی داریم و یک جعل تبعی داریم. جعل ذاتی عبارت از همان شیئی است که مراد جاعل در ارادهٔ انشائی و تکوینی اوست. همان حقیقت کلمهٔ «کن» که در خارج صورت خارجی پیدا می‌کند به آن جعل ذاتی می‌گویند که همان ماهیت را لباس وجود می‌پوشد. این را جعل ذاتی می‌گویند. یک جعل هم جعل تبعی است. در جعل تبعی جعل اتصاف و جعل ذاتیات برای ذات است همهٔ اینها جعل تبعی است. وقتی که مولا یک عالمی را به منزلش دعوت می‌کند چون آن عالم به یک لازمهٔ عرفی خادمش هم همراهش است خادم هم همراه با مولا می‌آید و دیگر احتیاج به دعوت مجدد و مجزا ندارد. وقتی که می‌گویند که آقا در منزل تشریف بیاورید معنایش این است که آن خادم هم بیاید. آن جعل، جعل تبعی است. وقتی که آن حقیقت «کُنِ» وجودی، ماهیت را در خارج لباس می‌پوشاند معنایش این است که ذاتیات هم به تبع او در خارج جعل می‌شوند لذا بعد از اینکه انسان را دیدیم که در خارج هست می‌توانیم بگوییم:

الحیوانُ فی الخارجِ موجودٌ و الناطقُ فی الخارجِ موجودٌ. می‌گوییم که کجا موجودٌ؟ الإنسانُ موجودٌ. می‌گوییم: همین‌که این جعل به انسان تعلق گرفت یعنی حیوان و ناطق هم شد نه‌اینکه آنها مجزا شدند، این را جعل تبعی می‌گویند.

عدم تحقق جعل تبعی در ضرورت ازلیه

لذا همین مطلب در ضرورت ازلیه و ذاتیه هست. در ضرورت ازلیه اصلاً جعل تبعی در آنجا محقق نیست. ذات و اسماء و صفات برای ذات پروردگار همهٔ اینها ضرورت دارند بِالضَّرورةِ الأزَلیَة نه ضرورت ذاتیه؛ یعنی تا آن زمان ـ البته زمان در اینجا از باب ضیق خناق است ـ و تا هر مرحله‌ای که ذات قائم به ذات خودش بود اسماء و صفات ذات هم متدلی به ذات بود بدون جعل دیگر. تا وقتی که ذات، ذات بود این ذات نسبت به خود عالم بود بدون اینکه ذات ارادهٔ علم را بکند. تا وقتی که ذات، ذات بود و ذات هست قدرت و حیات برای ذات لازم است بدون احتیاج به جعل دیگر یعنی ذات پروردگار اراده بکند که قدرت پیدا کند معنا ندارد! اینکه اراده می‌کند که قدرت پیدا کند ناشی از قدرتی است که در درونش هست. اینکه اراده بکند علم پیدا کند به‌واسطهٔ همان شاعریت ذات به خود ذات است. پس تا ذات عالم نباشد چه معنایی دارد اراده کند که این علم را به خود عطا کند؟! اصلاً این کلام غلط و باطل است. پروردگار چه بخواهد و چه نخواهد قادر و حیّ است. آیا ممکن است پروردگار حیات را از خود سلب کند؟! بگوییم که اگر خدا قدرت دارد حیات را از خودش سلب کند مگر می‌شود؟! معنا ندارد. اگر پروردگار قدرت دارد علم خود را تبدیل به جهل کند پس این خدا نیست! خدایی که نتواند علمش را تبدیل به جهل کند به چه درد می‌خورد؟! اصلاً این کلام کلام عامیانه است: پس این خدا نیست! نفس تصور ذات، تصور علم و حیات و قدرت هم بدون انفکاک همراه خود دارد و نیاز به جعل ندارد این ضرورت، ضرورت ازلیه می‌شود. در ضرورت ازلیه آثار و لوازم ذات احتیاج به جعل جاعل ندارند چون ذات مستغنی از جعل است و غنی بالذات است ولی در ضرورت ذاتیه این‌طور نیست. در ضرورت ذاتیه، ذاتیات برای انسان ضرورت ذاتیه دارند درحالی‌که احتیاج به جاعل دارند. لذا وقتی که جعل جاعل به انسان تعلق می‌گیرد ذاتیات این ذات هم به جعل تبعی برای ذات مجعول می‌شود، نه به جعل ذاتی. تعلق خود ذات به انسان می‌گیرد الإنسانُ کُن إنساناً اینکه می‌گوید: کُن انساناً یک‌مرتبه شما درمقابل [انسان را می‌بینید].

امام رضا علیه‌السّلام[1] یا امام موسی بن جعفر علیه‌السّلام[2] اشاره به اسد می‌کنند و این صورت اسد، اسد

---

[1] . عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۷۱؛ عنوان بصری، ج ۷، ص ۲۶۷.

[2] . الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۴۸؛ عنوان بصری، ج ۷، ص ۲۶۷.

خارج می‌شود. تا این اسد، اسد خارج شد این جعل ولایی و تکوینی همین‌که اسد را در خارج محقق کرد جنس و فصل و وزن هم به تبع او محقق شد. اگر شما همان اسد را در ترازو می‌گذاشتید و می‌کشیدید ۴۵۰ کیلو بود. من نمی‌دانم آن را که امام رضا [درست کرد] چند کیلو بوده است! هشتصد کیلو یا ششصد کیلو بوده است اما آن شعبده‌باز را در همان‌جا خورد. بالأخره شیر که نمی‌تواند یک آدم را بخورد! شیری که امام رضا درست کرده ۱۵۰۰ کیلو بوده است! در باغ وحش هم جا نمی‌گیرد!! شیر پانصد کیلویی که یک چیز می‌خورد، حالا بسته به اینکه آن آقای شعبده چند کیلو بوده است! دویست کیلو بوده است؟! امام رضا نیست از ایشان بپرسیم چند کیلو بوده است! اما حداقل چهارصد کیلو که کمتر نبوده است! بله، حالا که می‌خواهد معجزه کند اقلاً چهارصد کیلو باشد.

آن کسی که داشت اسرار الشهادة را می‌نوشت مرحوم ملاّ آقای دربندی بود می‌گفت که امام حسین علیه‌السّلام در روز عاشورا سی هزار نفر را کشت. اصلاً کل لشکر سی هزارتا نبودند! بعد یک‌دفعه آن کاتب که داشت می‌نوشت یک نقطه [اضافه‌تر گذاشت] گفت که آقا این سیصد هزارتا شد. گفت که بگذار بکشد پدرسوخته‌ها را!! نمی‌خواهد پاکش کنی حالا که نوشتی بگوییم که سیصد هزارتا بوده است درحالی‌که حالا سی هزارتا هم نبوده است!

به‌محض اینکه آن جعل تکوینی به صورت تعلق گرفت همراه با او وزن، لون، عرض و خصوصیات اسدیت و افتراس هم همه جعل شدند؛ هم جنس جعل شد و هم فصل جعل شد نه‌اینکه حضرت اول جعل اسد کند بعد بیاید آن را نقاشی کند و رنگش را زرد کند و بعد بیاید به او وزن بدهد بلکه به‌مجرد کُنِ وجودی ولایی، این اسد مجعول می‌شود و به جعل تبعی یکی‌یکی آثار و لوازم و اعراض [بر او مترتب می‌شود] تمام اینها جعل تبعی است و دو جعل به آن تعلق نمی‌گیرد.

بیان کیفیت اختلاف با اشراقیین در جعل

این است که برداشتی که مرحوم محقق دوانی از کلمات اشراقیین کردند که اشراقیین قائل به جعل زائد بر جعل ماهیت هستند که جعل ذاتیات باشد مرحوم آخوند می‌فرمایند: این برداشت، برداشت نادرست است چون اشراقیین مثل شیخ اشراق قائل به جعل واحد هستند منتها ما جعل را به وجود می‌زنیم آنها جعل را به ماهیت می‌زنند؛ یعنی ماهیت در خارج محقق و متمثل شده است و وقتی که تمثل پیدا می‌کند لباس می‌پوشد اما ما می‌گوییم که نه، وجود تغییر و تبدل پیدا کرده است. این بنا بر اختلاف در مسئله است اما نه‌اینکه بیاییم بگوییم که رواقیون و اشراقیین قائل به دو جعل هستند جعل ماهیات یا جعل ذاتیاتِ مترتب بر ماهیات، آنها به یک هم‌چنین مطلبی اشاره نکردند.

وَ لا یَتَوَهَّمَنَّ أنَّ کونَ الذّاتِ ذاتاً لَمّا کانَ مُتفرِّعاً عَلی نَفسِ الذّاتِ و الذّاتُ مَجعولةٌ مُحتاجةٌ إلی

الجاعلِ فَيكونُ هذهِ النِّسبةُ أيضاً محتاجاً إلى الجاعلِ و مَجعولةً لَه و كَذا كونُها موجودةً عَلى هذهِ الطَّريقةِ يَحتاجُ إلى الجَعلِ السّابقِ المُتعلقِ بِنفسِ الماهية.

اینکه ذات، ذات باشد و خودش باشد، نه شیء دیگر از آنجایی که متفرع در خود ذات است یعنی الإنسانُ انسانٌ متفرع بر همان انسان اول است و از آن‌طرف درحالی‌که ذات خودش مجعول است و احتیاج به جعل دارد پس اینکه ذات، ذات بشود این نسبت ذات بودنِ ذات هم باید مجعول بشود. اینکه الإنسانُ انسانٌ انسان، انسان بشود و زید، زید باشد می‌گوییم: الزیدُ زیدٌ، الغنمُ غَنمٌ لا شیءٌ آخَر لا حیوانٌ آخَر این نسبتِ بین ذات و ذاتیات هم احتیاج به جاعل دارد و باید مجعول باشد اینکه می‌گوییم: الإنسانُ موجودةٌ وجود را نسبت به انسان بدهیم همان‌طوری‌که خود انسان احتیاج به جعل دارد آن نسبت هم احتیاج به جعل دارد یعنی جاعل باید بیاید بین وجود و انسان، آن نسبت وجود با انسان را هم جعل کند و آن رابطه را باید ایجاد کند یعنی اضافهٔ بر وجودی که به انسان می‌دهد آن نسبت را هم باید ایجاد کند یعنی آن ربط را هم باید دستکاری کند و به‌هم بریزد. این مشخص است که اصلاً ربط چیزی نیست و معنا معنای حرفی است که متعلق به خود ماهیت است.

لِأنّا نَقولُ فَرقٌ بَينَ الإحتياجِ النّاشي مِنَ الشيءِ بِالذاتِ و بَينَ الإحتياجِ النّاشي مِنهُ بِالعرضِ و عَلى سَبيلِ الإتفاقِ فَإنَّ صِدقَ الذّاتياتِ و لَوازمَ الماهياتِ لا يَحتاجُ إلى جَعلِ جاعلٍ و تَأثيرِ مُؤثرٍ.

عرضی بودن احتیاج لوازم ماهیات به جعل

پاسخ ما این است که فرق است بین احتیاجی که از شیء بالذات ناشی می‌شود آن احتیاجی که احتیاج ذاتی است و احتیاجی که از شیء بِالعرضِ ناشی می‌شود وَ عَلى سَبيلِ الاتفاقِ. صدق ذاتیات و لوازم ماهیات برای ذات احتیاج به جعل جاعل و تأثیر مؤثر ندارد! این احتیاج احتیاج بالعرض است، نه احتیاج بالذات؛ یعنی لوازم ماهیات ذاتاً احتیاجی به ذات ندارند بلکه بالعرض است. وقتی که ذات مجعول شد بالعرض لوازم ماهیات هم مجعول می‌شود. پس احتیاج لوازم ماهیات به جعل، احتیاج عرضی است. احتیاج خود ذات به جعل احتیاج ذاتی است. احتیاج خود انسان [به جعل احتیاج ذاتی است] چون معلول است و معلول احتیاج ذاتی به علت دارد اما ذاتیات این ذات بعد از جعل، احتیاج به علت ندارند. علت آمد انسان را جعل کرد این انسانیت برای این زید احتیاج به علت دارد. علت آمد این زید را انسان کرد آن‌وقت حیوانیت او، وزنش، اعراضش، همه چیز از لوازم ماهیات، لوازم وجود، حیوانیت، ناطقیت و امثال‌ذلک احتیاجش به علت احتیاج بالعرض می‌شود و احتیاج بالذات نیست و دیگر ذاتی نیست.

بَل جَعلُها تابعٌ لِجعلِ الذّاتِ وجوداً و عَدماً فَإن كانتِ الذاتُ مَجعولةً كانَت ذاتياتُها و لوازمُها مَجعولةً بِنفسِ ذلكَ الجَعل و إن كانتِ الذاتُ غَيرَ مَجعولةٍ كانتِ الذاتياتُ و اللوازمُ لَها غَيرَ مَجعولةٍ بِاللاجعلِ الثابتِ لِلذاتِ.

جعل این لوازم ذاتیات و ذاتیات برای جعل ذات تابع است، باشد یا نباشد اگر ذات جعل بشود ذاتیاتش

هم جعل شده است. خدا یک زور بیشتر نمی‌زند و آن اینکه زید را درست می‌کند نه‌اینکه یک زور بزند بعد حیوانیت را برای او درست کند بعد دوباره ببیند اینکه حیوان است و ناطقیتی ندارد و هیچ خبری اینجا نیست. بگوید که حالا یک مقداری هم از ناطقیت به او بدهیم. نه، این‌طور نیست!

اگر ذات هنوز جعل نشده و هنوز در کتم عدم است و زید هنوز لباس وجود به خود نپوشیده ذاتیات و لوازم آنها همهٔ اینها هنوز جعل نشده به همان لا جعلی که برای ذات الآن هست. الآن جعل به ذات تعلق نگرفته وقتی که جعل تعلق نگرفته لا جعل است. با این لا جعل لا حیوان هم هست، لا ناطق هم هست، لا وزن هم هست، لا عرض هم است و لا لون هم است همهٔ اینها هم به نفس همان لا جعل، لا جعل هستند.

وَ کَما أنَّ الضَّرورةَ الأزلیةَ تَدفعُ الحاجةَ إلی العِلةِ کَذلکَ الضَّرورةُ الذّاتیةُ.

هم‌چنان‌که ضرورت ازلیه حاجت به علت را دفع می‌کند مانند اسماء و صفات پروردگار برای ذات که احتیاجی به علت ندارد، ضرورت ذاتیه هم حاجت به علت را برای ذاتیات خودش دفع می‌کند. ذاتیات زید احتیاج به علت ندارد. آن که احتیاج به علت دارد خود زید است. وقتی زید معلول و موجود شد آن‌وقت ذاتیات به تبع مجعول می‌شوند ولی خود ذاتیات احتیاج به علت ندارند. آن که احتیاج به علت دارد زید است؛ خود ذات زید است اما لوازم ماهیت و ذاتیاتی که به تفصیل برای زید می‌شماریم همهٔ اینها به تبع است.

پس از این نقطه‌نظر که ذاتیات یک شیء احتیاج به جعل ندارد مثل ضرورت ازلیه است. در ضرورت ازلیه اصلاً احتیاج به‌هیچ‌وجه وجود ندارد اما در ضرورت ذاتیه احتیاج وجود دارد ولی احتیاج تبعی است و احتیاج ذاتی نیست. آنچه که احتیاج ذاتی است خود ذات و خود همان زید است. فرقش این است.

وَ الفَرقُ بَینهُما بِعدمِ الإحتیاجِ التَّبعی فی الأولِ و ثُبوتُهُ فی الثّانی فالجاعلُ یَفعلُ ماهیةَ الإنسانِ مَثلاً ثُمَّ هوَ بِنفسهِ إنسانٌ و حیوانٌ و قابلٌ لِلتَّعلمِ لا بِجعلٍ مُؤلفٍ أصلاً و لا بِنفسِ ذلکَ الجَعلِ البَسیطِ کَما ظَنهُ المُحققُ الدَّوانی.[1]

[فرق بین اینها این است که] در اوّلی که ضرورت ازلیه است اصلاً احتیاج تبعی نداریم. اسماء و صفات پروردگار برای ذات نه احتیاج ذاتی به جعل دارد و نه احتیاج تبعی دارد چون خود ذات احتیاج به جعل ندارد. وقتی که ذات احتیاج به جعل نداشت پس اسماء و صفاتش هم ندارد اما احتیاج تبعی در ذات است.

فالجاعلُ یَفعلُ ماهیةَ الإنسانِ جاعل ماهیت انسان را وجود می‌دهد پس همین انسان بنفسه، هم انسان و هم حیوان و هم قابل برای تعلّم است نه‌اینکه دیگر زائد بر اینها جاعل بیاید اینها را هم بار کند. همین‌که جاعل انسان را انسان کرد یعنی حیوان هم کرده، یعنی قابل تعلّم هم کرده، یعنی ناطق هم کرده، یعنی وزن هم دارد و یعنی شکل هم دارد. دیگر آنها جعل ذاتی ندارند و جعل تبعی دارند و به تبع آن خودشان شده‌اند. جعل مؤلف ندارد و نه به این جعل بسیط یعنی در خود این جعل بسیط اینها جعل نشده‌اند بلکه این جعل به ذات

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.

خورده است و وقتی این ذات مجعول شد، ما کشف می‌کنیم که اینها هم به تبع او جعل شده‌اند نه‌اینکه این جعل بسیط در اینجا هم به ذاتیات خورده و هم به حیوانیت و ناطقیت جدا جدا خورده است. نه! یکی بیشتر نیست و آن این است که اراده به ماهیت انسان تعلق گرفته و آن ماهیت انسان در خارج محقق شده است. حالا بنا بر اصالة الماهوی‌ها آن ماهیت در خارج لباس وجود پوشیده است. وقتی که لباس وجود پوشید همان ماهیت، ماهیت شد نه‌اینکه آن اراده به ماهیت، به حیوان، به ناطق و به قابل تعلیم به نفس همان جعل واحد خورده است. نه! آن ماهیت همین‌که در خارج مقرر شد به معنای این است که حیوان هم مقرر شد بنا بر اصالة الماهیة و به همان معنا است که ناطقیت هم ثابت شد و به همان معنا است که قابلیت تعلم هم ثابت شد. چند چیز نیست که در یک چیز در خارج باشد بلکه یک چیز بیشتر نیست و همان کُن انسان انساناً اصالة الوجودی‌ها می‌گویند که به وجود خورده است و اصالة الماهوی‌ها می‌گویند که به ماهیت خورده است دیگر به چند چیز نخورده است.

كَما ظَنَّهُ المُحقّقُ الدَّوانی و تَلامیذُه زاعمینَ أنَّ ذلکَ مَذهبُ الإشراقیینَ.[1]

اینها تصور کردند که این مذهب مذهب اشراقیین است که وقتی که جعل به ماهیات می‌خورد در واقع جعل یک‌به‌یک به حیوان و ناطق می‌خورد و آنها مجعول می‌شوند. در کنار جعل به ذات، ذاتیات و لوازم ماهیات هم مجعول می‌شوند درحالی‌که شیخ اشراق و اصحاب شیخ اشراق قائل به این مسئله نیستند بلکه آنها نفس ماهیت را مجعول می‌دانند و به تبع آنها ذاتیات ماهیت را مجعول می‌دانند بدون اینکه اراده به آنها تعلق گرفته باشد.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد

[1] . همان، ص ۳۹۹.